



A Critical Systemic Functional Analysis of the Communication Difficulties with Information Packing in Criminal Procedure Code of Iran

Mohammad Hatefi*

Assistant Professor at Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

Received: 7/12/2019
Accepted: 25/02/2020

* Corresponding Author's
E-mail: M.hatefi@ihcs.ac.ir

Abstract

Difficulties of the legal language is something that everyone has heard something about that and may have ideas about the problem. It is being said that the way to solve the problem with the legal language is that we try to write the articles of the codes in an easy language and method and to use editing instruments. From a linguistic point of view it is not just the matter of easy writing but it is a problem which needs some basic theoretical hypothesis to show us a scientific method to deal with the problem. In this study, subject matter analysis is done through the functional approach as proposed and outlined in Halliday's approach. The author believes that it is not enough to consider the linguistic character of the articles of the legal codes or the texts of law, but we need to consider instead the communicative aspects and the way the legislator convey the message.

This paper aims to study how the Criminal Procedure Code of Iran to convey meaning and to communicate and transfer message to the audience based on Halliday's functionalism regarding communicative and functional roles of language. Based on that approach, the Code is expected to communicate with the audience and convey meaning and message through a variety of linguistic functions. Each article in the code contains a variety of actions and topics which the legislator tries to convey to the audience using linguistic and metalinguistic factors. In this paper an attempt is made to represent the three experimental, interpersonal and textual metafunctions in the articles of the Code.

Legal mechanisms, expressed through language propositions, are subordinate to the contextual and structural requirements of language for meaning.



T. M. U.

Language Related Research

E-ISSN: 2383-0816

Vol.11, No.4 (Tome 58),

September, October & November 2020



Functional theory defines three metafunctions as contextual and structural requirements for expressing any linguistic contents. To consider the empirical-logical, interpersonal, and textual metafunctions is necessary to analyze the difficulties of the legal language in general and the language of the law in special. The key question is: what is this difficulty? The functional hypothesis is that this difficulty lies in the way information is presented by the text and in the way the text to communicate. By focusing on Articles 1 to 7 of the Criminal Procedure Code of 2013, The present paper showed that in these articles, passive structure of the verb, substitution of the subject with the abstract expressions and conversion of concrete verbs to ideational create a huge amount of interpretation imposed on the reader. It has implicated the role of judicial authorities in the exercise of power in the form of constructive and empirical and material constituent elements in cases where they must be held accountable. This form of information gives a dominant position to the judicial authorities against the accused in contrast with the protection of civil rights enshrined in Article 7.

Findings confirmed the desirable performance of the functional theory in the field of the articles of the Code. Halliday's Functionalism shows that the main problem in respect with the articles of the Criminal Procedure Code is not just restricted to the linguistic features but the main problem arises from the communicative strategies which the legislator uses to convey meaning to the audience. In this way the interpretive implications have the most parasitic role which do not let the audience easily communicate and direct with the message being conveyed. The results of this study showed that a proper packaging of Information, regarding the functional aspects, is a useful way to achieve the goals of an easy writing movements too. Proper packaging of information, will help us resolve the difficulties in both sides of writing and communicating.

Keywords: Law, Criminal Procedure Code, Functional linguistics, Implicated interpretation, Civil rights



دوماهنامه علمی - پژوهشی
د ۱۱، ش ۴ (پیاپی ۵۸)، مهر و آبان ۱۳۹۹، صص ۱۲۹-۱۵۲

تحلیل انتقادی دشواری‌های زبانی مربوط به طبقه‌بندی اطلاعات در قانون آیین دادرسی کیفری بر اساس رویکرد نقش‌گرا^۱

محمد هاتفی*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

پذیرش: ۹۸/۱۲/۰۶

دریافت: ۹۸/۰۹/۱۶

چکیده

وقتی سازوکارهای حقوقی از طریق گزاره‌های زبان بیان می‌شوند، چالش‌های بافتی و ساختاری خاصی می‌طلبند. نظریه نقش‌گرا این ضرورت‌ها را در چارچوب فرانقش‌های اندیشگانی (تجربی - منطقی)، بینافردی و متنی تعریف می‌کند. دشواری زبان حقوقی و به‌ویژه زبان قانون زبان‌زد است. پرسش اصلی این است که عامل یا دلیل این دشواری در چیست. فرضیه نقش‌گرا این است که این دشواری در نحوه ارائه اطلاعات از سوی متن و در شیوه ارتباط متن نهفته است. مقاله حاضر با هدف سنجش این فرضیه، با تمرکز بر مواد ۱ تا ۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، نشان داد در این مواد، مجهول‌سازی، ارتقای جایگاه کنش‌پذیر به کنشگر، جایگزینی فاعل جمله با عبارت‌های مصدری انتزاعی و تبدیل افعال تام به ربطی میزان زیادی تفسیر ضمنی بر دوش خواننده قانون نهاده و نقش بینافردی مراجع قضائی و متهمان را مبهم کرده است. به این صورت که نقش مراجع قضائی را به هنگام اعمال قدرت در قالب ساخت معلوم و با عناصر فرانقشی تجربی و مادی، اما زمانی که باید پاسخ‌گو باشند به‌صورت مجهول و با عبارت‌های مصدری انتزاعی بیان کرده و وظایف آنان را از طریق ارتقای جایگاه متهم از کنش‌پذیر به کنشگر به‌دوش متهم انداخته است. این نحوه ساخت اطلاعی، رابطه مراجع قضائی و متهم را به‌صورت

E-mail: M.hatefi@ihcs.ac.ir

* نویسنده مسئول مقاله:

این مقاله از طرح پژوهشی (Insf: 96012423) برگرفته شده که با حمایت صندوق حمایت از پژوهشگران کشور در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی انجام شده است.

سلطه‌گر و سلطه‌پذیر درآورده و با حفظ حقوق شهروندی، که در ماده ۷ تأکید شده، ناهم‌خوان است.

واژه‌های کلیدی: قانون، آیین دادرسی کیفری، زبان‌شناسی نقش‌گرا، تفسیر ضمنی، حقوق شهروندی.

۱. مقدمه

دشواری زبان حقوقی زبان‌زد است و نه تنها در ایران، بلکه در جهان این وصف برای زبان حقوقی و به‌ویژه برای زبان قانون بیان شده است. برای رفع این دشواری و کمک به مردم برای ارتباط راحت‌تر با متون حقوقی و قوانین مربوط، با هدف تضمین حقوق شهروندی و آگاهی مردم از این حقوق، تلاش‌ها و پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است. پژوهش‌های سنتی تصور می‌کردند چنانچه در متن مواد قانون و در متون حقوقی مانند احکام، آرا و اجرای‌ها و نیز قراردادهای واژه‌های ساده‌تری به‌جای اصطلاحات پیچیده، دشوار و دیرفهم قرار گیرد این دشواری به آسانی خواهد گرایید. این پژوهش‌ها بیشتر بر انتخاب واژگان ساده و شگردهای ساده‌نویسی و ابزار ویرایش تأکید می‌کردند و پیشنهادشان درست‌نویسی و کاربرد معیار و صحیح دستوری بود و بر آن تأکید می‌کردند (میربابایی، ۱۳۹۱). در تداوم فرایند پژوهش‌ها تلاش‌های نظریه‌محور نیز شکل گرفت و نظریه‌های زبان‌شناسی به‌خدمت درآمد. شاخه زبان‌شناسی کاربردی در این زمینه فعال شد و خود زمینه‌ساز شاخه‌ای با نام زبان‌شناسی حقوقی (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۱، ۱۳۹۱) شد. بیشتر این پژوهش‌ها بیش از آنکه در خدمت ساده‌سازی زبان حقوقی قرار گیرد، با افزودن اصطلاحات زبان‌شناسی جنبه دانشگاهی صرف به موضوع بخشید و دشواری دیگری بر دشواری پیشین افزوده شد. در وضعیتی که هر دو رویکرد ناکارآمد جلوه می‌کنند راه بهتر این است که به‌جای تحمیل رویکرد زبان‌شناسی بر زبان حقوقی، چپستی دشواری در زبان حقوقی به مسئله تبدیل شود تا با طراحی یک فرضیه، ابتدا مشخص شود این دشواری چیست و سپس برای آن راهکارهایی با هدف ساده‌سازی تجویز شود. هر نظریه‌ای با اتکا به مبانی‌ای که دارد، فرضیه مطلوب خودش را پیشنهاد می‌کند. نظریه زبان‌شناسی نقش‌گرا برای هر دشواری در فهم زبان،

مسئله «ارتباط»^۱ را پیش می‌نهد. با این فرضیه، نوشته حاضر دشواری‌های قانون آیین دادرسی کیفری را زائیده دشواری در ارتباط زبان این قانون با مخاطب می‌داند. انسجام و ساخت اطلاعی مهم‌ترین بخش مسئله هستند. مواد ۱ تا ۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ را مبنای پژوهش در نظر گرفته‌ایم تا مجال بررسی جزءنگرانه نمونه فراهم باشد؛ اما نتیجه‌گیری تحقیق قابل تعمیم به همه متن قانون است.

۲. پیشینه پژوهش

گیبونز (۲۰۰۳) زبان حقوق را به دو بخش تقسیم می‌کند:

الف) زبان حقوقی نوشتاری و مدون و دیگر مدارک حقوقی مثل قراردادها و ...

ب) زبان حقوقی گفتاری که زبان ارتباطی و پویای دعوی‌های حقوقی است، به‌ویژه دادگاه، تحقیقات پلیس، زندان و تبادل نظر بین وکلا و ارتباط کلامی بین وکیل و موکل (ibid: 15).
تیرسیما (۱۹۹۹) بین زبان گفتاری و نوشتاری حقوق تفاوت می‌گذارد. از نظر وی، زبان نوشتاری ویژگی‌هایی مانند واژگان مهجور، جملات طولانی و پیچیده و جملات مجهول دارد. زبان نوشتاری مؤج‌تر و فشرده‌تر است و زبان گفتاری در کل غیررسمی‌تر است (ibid: 54).
حبیبی (۱۳۷۸) زبان حقوقی را خاص دانسته و واژه‌های زبان حقوقی را در سه نوع دسته‌بندی کرده است:

- کلماتی که از واژگان عمومی و زبان عامه مردم گرفته می‌شود، مانند: ازدواج، طلاق، قرارداد، بیع، اجاره، وصیت و ...
- واژه‌هایی که از رشته‌های فنی دیگر گرفته می‌شود، مانند اعتبار، گردش، پول، بازار، نظم عمومی، سوءرفتار، امراض ساریه و ...
- تعبیرهایی که ویژه رشته حقوق است، مانند: اهلیت، اقاله، اهلیت، تصرف و ... (همان: ۲۲ - ۲۴).

کراندال و چارو (۲۰۰۰) معتقدند ویژگی زبان حقوقی تنها داشتن واژگان تخصصی نیست؛ بلکه دارای ویژگی‌هایی است که آورده می‌شود:
- داشتن جمله‌های طولانی و پیچیده؛

- استفاده زیاد از ساخت مجهول؛

- ارجاع نامشخص ضمائر؛

- منفی‌سازی مکرر؛

- اسم‌سازی؛ مثلاً استفاده از made application به جای applied.

- استفاده از حروف تعریف یا ضمائر اشاره متفاوت با زبان عادی (استفاده از such, said و aforesaid به جای that, this یا these و those). برای مثال، استفاده از such case به جای this case یا said person به جای that person (9 - 5: ibid).

صالحی‌راد (۱۳۸۵) زبان حقوقی را پیچیده و دشوار می‌داند و دشواری مفاهیم، نفوذ کلمات و اصطلاحات عربی در حقوق و اشتراک الفاظ را از دلایل این پیچیدگی و دشواری برمی‌شمارد (همان: ۶۳).

آقاگل‌زاده و همکاران (۱۳۸۹) سعی دارند الگویی برای ساده‌سازی «دشواری‌ها و پیچیدگی‌های متن آرای قضائی» ارائه دهند. این دشواری‌ها از نظر آنان چنین است: «طولانی‌نویسی، استفاده فراوان از واژگان عربی و عبارات اضافه‌ای، عدم رعایت اصول نشانه‌گذاری و همچنین، به‌کارگیری واژگان تخصصی و اصطلاحات حقوقی (بدون ارائه تعریف مناسب، به‌طوری که برای غیرحقوقدانان هم قابل فهم باشد)» (همان: ۲۵).

فرازنده‌پور (۱۳۸۸) استواری نثر (پرهیز از واژه‌های دشوار عربی و حروف اضافه مرکب)، شیوه نگارش (مانند جدانویسی و پیوسته‌نویسی)، نشانه‌گذاری (نقطه، ویرگول، گیومه و ...) و پرهیز از درازنویسی را مواردی می‌داند که رعایتشان آرای قضائی را برای عموم قابل فهم‌تر می‌سازد (همان: ۴۱ - ۴۳).

لطیفی‌خواه (۱۳۸۱) ویژگی‌های مواد قانون مدنی را به‌صورت آماری تحلیل کرده و به این نتیجه رسیده است که بیشترین ساختارهای مورد استفاده در این متون به‌ترتیب عبارت‌اند از: جملات با وجه غیرشخصی، جملات حاوی جمله‌واره‌های موصولی و جملات هم‌پایه.

روشن و بهبودی (۱۳۸۸) سه نوع متن حقوقی علمی، درسی و قانونی را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که از نظر نحوی جملات بیشتر مرکب‌اند و به‌صورت ساخت‌های غیرشخصی، ساخت میانه و مجهول به‌کار رفته‌اند. درصد جملات با ساخت غیرشخصی بیشتر است و واژگان تخصصی بیشترین بسامد و کلیشه‌ها کم‌ترین بسامد را دارند. آنان این متون را

دارای کم‌ترین حسو، اما پیچیده توصیف کرده‌اند.

پژوهش‌های ذکرشده صرفاً توصیفی و یا درصدد ارائه الگویی ساختاری - صوری هستند و هیچ‌کدام دشواری زبان حقوقی را با نگرش ارتباطی و ساخت اطلاعی بررسی نکرده‌اند، در حالی که از دیدگاه نقش‌گرایی ضعف در طبقه‌بندی اطلاعات در چارچوب ساخت اطلاعی می‌تواند بیشترین اثر را در دشواری ارتباط زبانی داشته باشد.

۳. چارچوب نظری

۳-۱. زبان‌شناسی نقش‌گرا

خلاف صورت‌گرایان که زبان را ساختارهایی می‌دانند که بین آن‌ها روابط منطقی برقرار است، از نظر نقش‌گرایان، زبان نظامی برای برقراری ارتباط است. هدف از طرح نظریه دستور نقش‌گرای نظام‌مند، شناخت و درک دستور زبان از طریق تحلیل و تعبیر متن^۲ - اعم از متن آموزشی، اجتماعی، ادبی و سیاسی - است. دستور زبان نقش‌گرا به این دلیل نظام‌مند است که زبان از طریق شبکه‌ای از نظام‌ها یا مجموعه‌ای مرتبط به هم از انتخاب‌ها^۳ معنا را می‌سازد (Halliday & Mathiessen, 2014: 3 - 4).

در این دستور، صورت و ساخت در خدمت نقش ارتباطی قرار دارند و هر چیز با ارجاع به نقش ارتباطی و کاربردی زبان تبیین می‌شود (ibid, 1994: xiii).

در دستور نقش‌گرا برای بررسی انواع معنا از بند^۴ استفاده می‌کنند. هر بند هم‌زمان محل تجمع سه لایه معنایی است. این لایه‌های معنایی که فرانش نامیده می‌شوند و در مجموع کار انتقال معنا را انجام می‌دهند عبارت‌اند از: فرانش اندیشگانی - تجربی^۵، فرانش بینافردی^۶ و فرانش متنی^۷. این سه فرانش، به‌طور هم‌زمان و موازی، جنبه‌های مختلف تجربه انسان را در زبان بازنمایی می‌کنند. موضوع سخن در حیطه فرانش تجربی قرار می‌گیرد، عاملان سخن به فرانش بینافردی مربوط است و شیوه بیان در فرانش متنی مطرح می‌شود. (ibid, 2014: 211)

در هر فرانش، عناصر زبان نقش‌های مربوط به آن فرانش را می‌پذیرند. یک عنصر زبانی بسته به اینکه ذیل کدام فرانش بررسی شود نقش و تعبیر متفاوتی می‌پذیرد. برای مثال در جمله «الف از ب تمجید به عمل آورد»، نقش الف از دیدگاه سه فرانش تجربی، بینافردی و متنی به‌ترتیب

چنین خواهد بود: کنشگر^۸، فاعل^۹، آغازگر^{۱۰} (ibid: 83) و بسته به هر کدام از بندها یکی از سه تعبیر بازنمایی^{۱۱}، مبادله^{۱۲} و پیام^{۱۳} رخ خواهد داد. بازنمایی از سنخ تجربه انسانی است و عنصر زبانی که در جایگاه کننده کار قرار می‌گیرد «کنشگر» نامیده می‌شود. در مبادله بند به محلی برای جابه‌جایی گوینده و شنونده تبدیل می‌شود. «فاعل» عنصری است که گوینده اعتبار گزاره‌ای را که بیان می‌کند وابسته و منسوب به آن می‌داند. در بندهایی که از آن‌ها به «پیام» تعبیر می‌شود، نقطه عزیمت پیام از دید گوینده، آغازگر نامیده می‌شود (ibid).

هر سه لایه معنایی هم‌زمان در یک بند وجود دارد که هر یک ساختاری متفاوت نسبت به دیگری دارد و جنبه‌ای از سازمان‌بندی معنایی را نشان می‌دهد. در فرانش تجربی معنای محتوایی و تحت‌اللفظی مورد توجه است. این معنا با تجارب ما از جهان بیرون و درون مرتبط است و در بند متجلی می‌شود. نمونه اصلی تجربه بیرونی فعالیت‌ها و حوادثی است که اتفاق می‌افتد و مردم یا دیگری آن‌ها را انجام می‌دهند یا رخداد آن حوادث را سبب می‌شوند. طبقه‌بندی تجربه درونی دشوارتر است؛ اما به نوعی تکرار تجربه بیرون، ثبت و واکنش به آن است. از نظر فرانش تجربی، بند از سه عنصر اصلی تشکیل شده است: الف) فرایند که رخداد یا عمل انجام‌شده در بستر زمان است و معمولاً در قالب گروه فعلی عینیت می‌یابد. فرایندها به سه گروه اصلی مادی^{۱۴}، ذهنی^{۱۵} و رابطه‌ای^{۱۶} تقسیم می‌شوند و در مرز این فرایندها سه فرایند فرعی رفتاری^{۱۷}، وجودی^{۱۸} و بیانی^{۱۹} قرار می‌گیرد، ب) شرکت‌کننده‌هایی که در این فرایند درگیر هستند و در قالب گروه اسمی در زبان آشکار می‌شوند، ج) عناصر حاشیه‌ای که با این فرایند ارتباط دارند و معمولاً در قالب گروه قیدی یا حرف اضافه‌ای عینیت می‌یابند (ibid: 214).

هلیدی و حسن (1976) روابط بین جمله‌های متن را انسجام متنی می‌نامند «که به روابط معنایی موجود در متن اشاره دارد و آن را به منزله متن از غیر متن جدا می‌کند» (ibid: 4). هلیدی و متیسن (2014) عوامل واژگانی - دستوری انسجام متن را به چهار گروه تقسیم می‌کنند: پیوند، ارجاع، حذف و سازماندهی واژگانی (ibid: 603). علاوه بر این موارد، منابع معنایی و بافتی نیز در تولید و تفسیر متن نقش دارند. ارجاع، حذف و پیوند (از جمله حروف ربط) ابزارهای دستوری هستند و تکرار، ترادف و تضاد معنایی، شمول معنایی و باهم‌آیی ابزار انسجام واژگانی‌اند (Hamedi Shirvan et al., 2015: 523).

ممکن است متنی کاملاً منسجم باشد و نشانه‌های متن به نحو نظام‌مند به یکدیگر ارجاع دهند؛

اما این به معنای راحتی ارتباط نیست؛ بلکه ساخت اطلاعی، یعنی نحوه ارائه اطلاعات نیز بسیار مهم است. ساخت اطلاعی بخشی از دستور جمله است که بر صورت جمله تأثیر می‌گذارد. طبق نظر لمبرکت^{۲۰} (۱۹۹۴)، ساختار اطلاعی آن بخش از دستور جمله است که در آن، گزاره‌ها به‌منزله نموداری مفهومی از وضعیتی از امور، با ساختارهای دستوری - واژگانی همراه می‌شوند و این همراهی، بر طبق حالات و وضعیت ذهنی مخاطبانی است که این ساختارها را به‌منزله واحدهای اطلاعاتی در بافت گفتمان به‌کار می‌گیرند و آن‌ها را تعبیر می‌کنند. این را می‌توان به‌منزله یک تعریف کلی از ساختار اطلاعی در نظر گرفت. بنابراین، ساختار اطلاعی به این موضوع می‌پردازد که چگونه اطلاعات، درون ساختارهای دستوری بسته‌بندی می‌شوند و با استفاده از چه سازوکارهایی، گوینده یا نویسنده وضعیت اطلاعاتی را که در گفتمان معرفی می‌شود در اختیار مخاطب خود قرار می‌دهد (۵: *ibid*). بر همین اساس است که چیف^{۲۱} (۱۹۸۷) به‌جای لفظ «ساختار اطلاعی» عنوان «بسته‌بندی اطلاعات» را بر می‌گزیند، زبان‌شناسان پراگ از آن با عنوان «چشم‌انداز نقش‌مدار جمله» یاد می‌کنند، هالیدی (۱۹۶۷) آن را ساخت اطلاعی می‌نامد و والدووی^{۲۲} (۱۹۹۰) از آن با عنوان «کاربردشناسی گفتمان و اطلاع‌شناسی» نام می‌برد. بنابراین، ساختار اطلاعی به تحقیق درمورد رابطه بین دستور و گفتمان می‌پردازد.

۳-۲. قانون آیین دادرسی کیفری

قانون آیین دادرسی در سال ۱۳۹۲ به تصویب رسید و سپس در سال ۱۳۹۴ بخش‌های هشتم تا دوازدهم به‌ترتیب آتی بر آن افزوده شد: «آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح»، «دادرسی الکترونیکی»، «آیین دادرسی جرایم رایانه‌ای»، «آیین دادرسی جرایم اشخاص حقوقی» و «سایر مقررات».

آیین دادرسی کیفری - که پیش‌تر به آن «اصول محاکمات جزایی» گفته می‌شد - در مفهوم عام به مجموع قواعد و مقررات صوری و شکلی گفته می‌شود که

برای کشف جرم، تعقیب متهمان و تحقیق از آنان، تعیین مراجع صلاحیت‌دار، راه‌های شکایت از احکام و نیز بیان تکالیف مسئولان قضائی و انتظامی در طول رسیدگی به دعوای کیفری و اجرای احکام از یک سو و حقوق متهمان از سوی دیگر وضع و تدوین شده است (آشوری، ۱۳۹۱: ۷).
در مفهوم خاص صرفاً شامل قواعد و تشریفات است که «در دادرسی‌های جزایی از زمان

صدور کیفرخواست تا صدور حکم قطعی دادگاه باید رعایت شود» (همان: ۲۴).

۳-۲-۱: متن مواد ۱ تا ۷ قانون آیین دادرسی کیفری

قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴) با اصلاحات جدید (۱۳۹۴/۳/۲۴)

بخش اول: کلیات

فصل اول: تعریف آیین دادرسی کیفری و اصول حاکم بر آن

ماده ۱: آیین دادرسی کیفری مجموعه مقررات و قواعدی است که برای کشف جرم، تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی، میانجی‌گری، صلح میان طرفین، نحوه رسیدگی، صدور رأی، طرق اعتراض به آراء، اجرای آراء، تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضائی و ضابطان دادگستری و رعایت حقوق متهم، بزه‌دیده و جامعه وضع می‌شود.

ماده ۲: دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد، حقوق طرفین دعوی را تضمین کند و قواعد آن نسبت به اشخاصی که در شرایط مساوی به سبب ارتکاب جرایم مشابه تحت تعقیب قرار می‌گیرند، به صورت یکسان اعمال شود.

ماده ۳: مراجع قضائی باید با بی‌طرفی و استقلال کامل به اتهام انتسابی به اشخاص در کوتاه‌ترین مهلت ممکن، رسیدگی و تصمیم مقتضی اتخاذ کنند و از هر اقدامی - که سبب ایجاد اختلال یا طولانی شدن فرایند دادرسی کیفری می‌شود - جلوگیری کنند.

ماده ۴: اصل برائت است. هرگونه اقدام محدودکننده، سالب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص جز به حکم قانون و با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضائی مجاز نیست و در هر صورت این اقدامات نباید به گونه‌ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند.

ماده ۵: متهم باید در اسرع وقت، از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون بهره‌مند شود.

ماده ۶: متهم، بزه‌دیده، شاهد و سایر افراد ذی‌ربط باید از حقوق خود در فرایند دادرسی آگاه شوند و سازوکارهای رعایت و تضمین این حقوق فراهم شود.

ماده ۷: در تمام مراحل دادرسی کیفری، رعایت حقوق شهروندی مقرر در «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵» از سوی تمام مقامات قضائی،

ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرایند دادرسی مداخله دارند، الزامی است. متخلفان علاوه بر جبران خسارات وارده، به مجازات مقرر در ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) مصوب ۳/۲/۱۳۷۵ محکوم می‌شوند، مگر آنکه در سایر قوانین مجازات شدیدتری مقرر شده باشد.

۴. تحلیل داده‌های پژوهش

۴-۱. فرانقش‌های متن

به آن بخش از نظام زبان، امکانات معنایی و واژگی - دستوری خاص که برای تشکیل نقش یا کارکرد مورد بحث تکامل یافته است، فرانقش گفته می‌شود.

۴-۱-۱. فرانقش اندیشگانی - تجربی

در رویارویی با قانون آیین دادرسی کیفری اولین بخش از متن - که با آن مواجه می‌شویم و اطلاعاتی که به‌صورت پیش‌فرض برای ایجاد پیش‌بینی‌هایی راجع به کل متن به ما بدهد - عنوان این قانون، «قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۴/۱۲/۱۳۹۲ با اصلاحات جدید ۳/۲۴/۱۳۹۴» است که می‌توان آن را به‌صورت جمله ارائه داد:

«[این] قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۴/۱۲/۱۳۹۲ با اصلاحات جدید ۳/۲۴/۱۳۹۴ [است]»

جمله ذکرشده، می‌خواهد پدیده‌ای بیرونی را به ما معرفی کند و می‌توان آن را به چند جمله تبدیل کرد: این قانون است (و) قانون آیین دادرسی کیفری است (و) قانون در سال ۱۳۹۲ تصویب شده است (و) قانون در سال ۱۳۹۴ اصلاح شده است. در نگاهی به افعال این جمله‌ها، تمامی این اطلاعات در قالب فرانقش تجربی مادی ارائه شده‌اند؛ یعنی از حضور امری بیرونی ما را مطلع می‌سازند.

بخش اول این قانون شامل دو فصل است: فصل اول با عنوان «کلیات» شامل دو فصل است: فصل اول، «تعریف تعریف آیین دادرسی کیفری و اصول حاکم بر آن» و فصل دوم، «دعای عمومی و خصوصی».

بخش اول، ماده ۱ تا ۷ را در بر می‌گیرد. ماده ۱ به تعریف آیین دادرسی کیفری و مواد ۲ تا ۷

به اصول حاکم بر این قانون می‌پردازند. در دستور زبان نقش‌گرا معنا از طریق بند معلوم می‌شود و معرف بند، فعل است. این مواد در کل شامل ۲۲ بند می‌شود و افعال بیست‌ودو گانه آن به این صورت است: ماده ۱: است، وضع می‌شود؛ ماده ۲: باید باشد، [باید] تضمین کند، تحت تعقیب قرار می‌گیرند، [باید] اعمال شود؛ ماده ۳: باید رسیدگی [نمایند]، باید تصمیم اتخاذ کند، می‌شود، [باید] جلوگیری کنند؛ ماده ۴: است، نیست، نباید اعمال شود، [نباید] آسیب وارد کند؛ ماده ۵: باید آگاه [شود]، [باید] بهره‌مند شود؛ ماده ۶: باید آگاه شوند، [باید] فراهم شود و ماده ۷: مداخله دارند، است، محکوم می‌شوند، مقرر شده باشد.

بندهای مواد ۲ تا ۶ که به اصول اختصاص دارند، جمعاً دوازده‌بار با فعل ناقص «باید» طرح شده‌اند و وجه فعل‌های مجهول - چنانکه بعداً خواهیم گفت - با ماهیت قانون آیین دادرسی کیفری که یک قانون اجرایی است، تناسب ندارد؛ زیرا چنانکه در ادامه خواهیم گفت، بیشترین میزان عناصر زبانی این قانون به فرانش تجربی اختصاص دارند و انتظار می‌رود در ساختار بند در جایگاه کنشگر، همواره فاعل قرار بگیرد تا بتوان به راحتی فعل را به او نسبت داد؛ اما زمانی که در یک وضعیت تجربی جایگاه کنشگر به عنصر غیرانسانی جمله اختصاص داده می‌شود، انتساب فعل به فاعل مبهم می‌شود. وضع، تعقیب، اعمال، رسیدگی، اتخاذ تصمیم، جلوگیری، وارد کردن آسیب، آگاه شدن، بهره‌مند شدن، فراهم شدن، مداخله داشتن (داخلت کردن) و محکوم کردن، مقرر کردن همگی مادی هستند و با فرانش تجربی نسبت دارند. وضع کردن، آگاه ساختن و مقرر کردن افعالی هستند که فرایند بیانی را بازنمایی می‌کنند.

در تعریف آیین دادرسی در ماده ۱ بخش زیادی از اسامی طی فرایند اسم‌سازی از وجه مصدری افعالی ساخته شده‌اند که همگی فرایند مادی را منعکس می‌سازند و در فرانش تجربی قرار می‌گیرند: کشف، تعقیب، تحقیق، میانجی‌گری، صلح، رسیدگی، صدور، اعتراض، اجرا، تعیین و رعایت.

غیر از افعال «صدور»، «اعتراض» و «تعیین» که فرایند فرعی کلامی را نشان می‌دهند، بقیه افعال فرایند مادی و رابطه‌ای را بازتاب می‌دهند. همگی این افعال در ذیل فرانش تجربی قرار می‌گیرند. تنها در ماده ۴ با فرانش اندیشگانی روبه‌رویم که بند نخست ماده در قالب یک فرایند رابطه‌ای، از وجود یک اصل مبنی بر برائت خبر می‌دهد: «اصل برائت است». نشانه متنی «نقطه» (») پس از این جمله، به منزله جایگزین ادات ربطی عطفی - استدلالی «و بنابراین» عمل می‌کند. متن

قانون عموماً محل استدلال نیست و از این رو، کاربرد فرانقش اندیشگانی و کاربرد نشانه‌های متنی که روابط استنتاجی را بین اجزای متن نشان دهد بسیار نادر است. قانون‌گذار به جهت اهمیت این اصل آن را تصریح می‌کند.

با توجه به نوع افعال و اسامی مندرج در تعریف ماده ۱ از سه فرایند مادی، رابطه‌ای و کلامی، قاعداً در متن قانون آیین دادرسی کیفری فرایند رفتاری نباید مشاهده شود و از فرایندهای ذهنی با توجه به نقش پررنگ فرایند کلامی، صرفاً فرایند ذهنی شنیدن مجال ظهور می‌یابد؛ زیرا بخش عمده‌ای از فرایند تحقیق و رسیدگی شامل اظهارات متهم، بزه‌دیده، بازپرس و شهود و مطلعان و قاضی و ... می‌شود.

۴-۱-۲. فرانقش بینافردی

فرایند بینافردی را عاملان و بازیگران گفتمان می‌سازند. عاملان یا بازیگران گفتمان طبق ماده ۱ عبارت‌اند از: طرفین، مقامات قضائی و ضابطان دادگستری، متهم، بزه‌دیده و جامعه. واژه «طرفین» نسبت به بقیه عاملان، شمول معنایی دارد؛ یعنی شامل همه آنان می‌شود. به لحاظ جایگاه گفتمانی بیشتر متهم در یک طرف قرار می‌گیرد و بزه‌دیده، جامعه و مقامات قضائی و ضابطان دادگستری در طرف دیگر و در مقابل او قرار می‌گیرند. جامعه در فرایند دادرسی به منزله یک شخص حضور نمی‌یابد؛ بلکه به واسطه نماینده شرکت می‌کند و نماینده جامعه در فرایند دادرسی، مدعی‌العموم (دادستان) است. از این رو، در فصل دوم از بخش اول، دعوا به دو دعوی خصوصی و عمومی تقسیم شده است. در مواردی که دعوا خصوصی باشد، مقام قضائی با توجه به دو واژه «میانجی‌گری و صلح» به منزله شخص سوم در فرایند تعاملی عمل می‌کند.

عاملان ذکر شده نقش اصلی را دارند؛ اما هر کدام از این طرفین تقسیماتی دارند و عاملان فرعی نیز در فرایند دادرسی به تناسب به طرفین اضافه می‌شوند. متهم می‌تواند زن یا مرد و بزرگسال یا خردسال (طفل یا نوجوان) و عاقل یا مجنون باشد. بنابراین، زمینه برای حضور کنشگران فرعی مانند وکلا، شهود، مطلعان، کارشناس، والدین و اولیا یا سرپرست قانونی طفل یا نوجوان، متخصصان علوم تربیتی، روان‌شناسی، جرم‌شناسی، مددکاری اجتماعی، دانشگاهیان فرهنگی آشنا به مسائل روان‌شناختی و تربیتی کودکان و نوجوانان اعم از شاغل و بازنشسته» (ماده ۴۱۰) و نیز نهادهای مردم‌نهاد باز می‌شود. همچنین، مقامات قضائی علاوه بر دادستان،

بازپرس، دادرس، دادرس علی‌البدل، قاضی، رئیس شعبه، رئیس حوزه قضائی، رئیس دادگاه (اعم از کیفری ۱ و ۲ و انقلاب و تجدیدنظر و نظامی و اطفال و نوجوانان)، رئیس دادگستری، رئیس کل دادگستری شهرستان و استان، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، مستشاران و ... را شامل می‌شود.

متهم طی فرایند دادرسی، در صورت محکوم شدن، به مجرم تبدیل می‌شود و بزده‌دیده در دو نقش مدعی خصوصی و شاکی می‌تواند ایفای نقش کند. در متن قانون، شاکی ۱۱۱ بار و مدعی ۵۶ بار به‌کار رفته و ۴۵ بار «مدعی خصوصی» ذکر شده است.

از عاملان ذکرشده، متهم با ۹۲، دادستان ۲۴۸، بازپرس ۲۴۳، قاضی ۱۴۱، وکیل ۱۲۴ و ضابط ۱۰۸ بار تکرار بیشترین نقش بینافردی را دارند.

نهادهایی که این کنشگران در بستر آن به تعامل می‌پردازند متعدّدند؛ اما نهادهای دارای بیشترین فراوانی عبارت‌اند از: دادگاه ۷۱۳ بار، دادرس ۹۹ بار، دادگاه کیفری ۵۷ بار (۳۷ بار کیفری یک و ۱۱ بار کیفری دو)، دادگاه تجدیدنظر ۵۲، دیوان عالی کشور ۱۰، دادگاه انقلاب ۹ بار، دادگاه حقوقی ۵ بار و دادگاه بخش ۴ بار تکرار شده‌اند.

۴-۱-۳. فرانقش متنی

متن قانون بیانگر آخرین اراده قانون‌گذار است و بنابراین، مواد قانون محلی برای استدلال نیست؛ در نتیجه ادات ربطی استدلالی نباید در متن قانون به‌کار رود. با وجود این، در ماده ۶ ادات ربطی «و بنابراین» به‌صورت مقدر قابل دریافت است؛ البته در متن ماده قانون، به‌جای آن، «نقطه» گذاشته شده است و بیش از آنکه به معنی استدلال و استنتاج باشد بازگویی جمله نخستین ماده است.

نشانه‌های متنی در متن قانون آیین دادرسی کیفری به‌دلیل تکراری بودن شیوه تدوین مواد، غنی نیست و فقط ادات ربطی عطفی و شرطی و استثنایی مشاهده شد: حرف عطف «و» (رابط گروه‌های اسمی و ... و نیز رابط جمله‌های عطفی) ۲۵۴۱ بار، ادات ربط «که» ۶۱۳ بار به‌صورت آشکار و ۱۷۷ بار به‌صورت مقدر در ضمیر مبهم «هرگاه»، «چنانچه» ۱۲۳ بار، «مگر اینکه و آنکه» ۶۴ بار، «اگر» ۴۱ بار و «حتی» ۶ بار.

نوع و فراوانی ادات ربطی نشان می‌دهد قواعد کلی که در متن قانون آیین دادرسی کیفری

معرفی شده‌اند، بیشتر در قالب شرطی و استثنایی بیان شده‌اند. فراوانی و نوع ادات ربطی با ماهیت قانون آیین دادرسی کیفری که در ماده ۱ «مجموعه مقررات و قواعد» تعریف شده است تناسب دارد.

۴-۲. ساخت اطلاعی

ساخت اطلاعی عنوان و مواد ۵ و ۶ نشان می‌دهد قانون‌گذار در جاهایی به مبتداسازی و مجهول‌سازی اقدام کرده است. این عمل سبب می‌شود خواننده به‌ناچار در دو سطح درون‌ارجاعی و برون‌ارجاعی و در تشخیص روابط بینافردی متن به تفسیر دست یازد. از این رو، در ادامه بررسی خواهیم کرد این شیوه متن‌پردازی در مواد قانون چه میزان از تفسیر ضمنی را بر خواننده تحمیل کرده است.

۴-۲-۱. تفسیر ضمنی درون ارجاعی و برون ارجاعی

۴-۲-۱-۱. تفسیر ضمنی درون ارجاعی

هلیدی و حسن (۱۹۷۶)، جای جای، به نقش آشنایی و درک و شم زبانی شنوندگان هر زبان در درک ارتباطات معنایی واژگان و تفسیرهای ضمنی و ... اشاره می‌کنند. بنابراین، در بسیاری جاها متن از سوی شنوندگان با تفسیر خوانده می‌شود.

وقتی متن به ما می‌گوید «این قانون است»، با توجه به تجربه بیرونی ما فرض گرفته شده است که می‌دانیم قانون چیست. آنچه نسبت به قانون، حاشیه‌ای است در قالب ترکیب اضافی «آیین دادرسی کیفری» آمده است.

به تناسب آگاهی ما از مقوله‌های زیرمجموعه قانون، واژه‌های «آیین» و «دادرسی» و «کیفری» می‌تواند از طریق عملیات «حذف»، رابطه‌های هم‌طبقه‌ای درون‌متنی و برون‌متنی ایجاد کند. رابطه معنایی هم‌طبقه، از طریق حذف و جایگزینی قابل ارجاع درون و برون‌متنی صورت می‌گیرد. «آیین» جایگزین «ماهوی» (در مقابل «شکلی») و «دادرسی» جایگزین «اجرایی» و «کیفری» جایگزین «مدنی» شده است. بنابراین، در ساخت اطلاعی عنوان متن، واژه «کیفری» که در سمت چپ قرار گرفته دارای معنای جدید و واژه‌های «قانون»، «آیین» و «دادرسی» دارای معنای کهنه هستند و فرض شده است که برای خواننده «معلوم» هستند؛ یعنی در دایره دانش پیشینی او قرار

دارند.

واژگان «مصوب» و «۱۳۹۲» و «با اصلاحات» و «۱۳۹۴» در عنوان قانون به ما می‌گویند این قانون «طرح»، «لایحه» و «آزمایشی» نیست و قانون مصوب ۱۳۷۸ و ... نیست و درضمن، متن اولیه نیست؛ بلکه در ۱۳۹۴ اصلاح خورده است. پیش‌فرض متن این است که ما معنای ارجاعی و واژگانی این نشانه‌ها را می‌دانیم. به لحاظ چینش بافتی این نشانه‌ها از طریق توجه به واژه‌های هم‌طبقه، آن‌ها که از صورت متن حذف شده‌اند، برای ما تفسیر ضمنی برون‌ارجاعی می‌شوند. در متن قانون آیین دادرسی کیفری، وقتی در عنوان گفته شده است «تعریف و اصول»، خواننده انتظار دارد در مواد بعدی با یک تعریف و برخی اصول مواجه شود. ماده ۱ در راستای همین انتظار تعریف قانون آیین دادرسی کیفری را ذکر کرده است؛ اما در مواد دیگر که قاعداً باید به معرفی اصول بپردازد، هر اصلی با شیوه متنی مجزا ارائه می‌شود و جز ماده ۴ که در قالب جمله اسنادی می‌گوید «اصل برائت است» مواد ۲ و ۳ و ۵ و ۶ در قالب فرانش بینافردی با فعل ناقص «باید» وجه امری خطابی را برای معرفی اصل بیان می‌کنند، در حالی که نه فقط اصول به شیوه «باید» طرح می‌شوند؛ بلکه قواعد و نیز مقررات جزئی نیز به این صورت قابل بیانند. این همسانی مانع می‌شود که خواننده اصل‌ها را مستقیم درک کند؛ بلکه مجبور می‌شود مدام به تفسیر ضمنی واژگانی و دستوری روی آورد.

در ماده ۳ فرانش بینافردی «مراجع قضائی» در جایگاه کنشگر فعل ناقص «باید» قرار گرفته است؛ اما در ماده ۵ «متهم». این در حالی است که متهم نسبت به مراجع قضائی قاعداً در جایگاه کنش‌پذیر قرار دارد. حقیقت معنایی متن این است که «مراجع قضائی باید متهم را از ... بهره‌مند سازند»؛ اما نحوه چینش واژگان، جایگاه‌های فرانشی بینافردی را کاملاً معکوس ساخته است. آنچه سبب می‌شود با وجود این، متن را درست معنا کنیم این است که ما در لایه تفسیر ضمنی، تشخیص می‌دهیم شکل راستین ارجاعات و پیوندها چگونه است و عملاً متن را تصحیح می‌کنیم و می‌خوانیم. اگرچه، این سبب می‌شود فاصله بین دریافت نشانه‌ها و درک معنا زیاد شود. ما بر اساس آشنایی و درک زبانی خودمان می‌دانیم که «اگر فعل جمله را به فاعل نسبت دهند معلوم و اگر به مفعول نسبت دهند مجهول خواهد بود» (وزین‌پور، ۱۳۶۹: ۶۳) و با این دانش زبانی، درمی‌یابیم که فعل ماده ۳ معلوم و فعل ماده ۶ مجهول است و در ساخت مجهولی، فعل به جای فاعل به مفعول نسبت داده می‌شود یا به عبارتی، «مفعول صریح به جایگاه فاعل ارتقا می‌یابد»

(میرعمادی و مجیدی، ۱۳۸۵: ۱۴). در فرایند مجهول‌سازی، کنش‌پذیر به جایگاه کنشگر ارتقا می‌یابد؛ اما روابط دستوری فاعل - مفعول که روابط دستوری جمله را تعیین می‌کنند و صرفاً روابطی صوری و نحوی هستند تغییر نمی‌کند؛ زیرا بر اثر مجهول‌سازی تغییری در معنا رخ نمی‌دهد.

با توجه به آنچه گفته شد، خواننده مجبور است در چارچوب فرانش بینا فردی، تلاش کند فاعل فعل مجهول‌سازی‌شده را بر اساس تفسیر ضمنی دریابد و هر کدام را بر اساس اینکه کنشگرند یا کنش‌پذیر، استنتاج کند تا سپس بتواند در سطح معنا انسجام را برقرار سازد.

طی فرایند مجهول‌سازی خواه‌ناخواه مبتداسازی نیز رخ می‌دهد چنانکه در مواد ۵ و ۶ متهم - که مفعول جمله بوده است و به لحاظ ساخت اطلاعی بی‌نشان باید در جایگاه خبر (بخش انتهایی جمله یا بند) قرار می‌گرفت - مجهول‌سازی و سپس مبتداسازی شده است. خواننده نقش فاعل را از طریق تفسیر ضمنی باید از مواد قبل استخراج کند؛ اما مسئله این است که آنچه از طریق فعل ناقص «باید» تشدید شده نه کنشگری فاعل، بلکه کنشگرسازی عنصر مجهول‌سازی‌شده است:

ماده ۵: متهم باید در اسرع وقت، از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون بهره‌مند شود.

ماده ۶: متهم، بزه‌دیده، شاهد و سایر افراد ذی‌ربط باید از حقوق خود در فرایند دادرسی آگاه شوند و سازوکارهای رعایت و تضمین این حقوق فراهم شود.

کاربرد فعل مجهول در زبان فارسی اندک و صرفاً در مواردی است که گوینده نهاد را نمی‌شناسد یا نمی‌خواهد نامش را افشا کند و یا خواننده نهاد را می‌شناسد؛ اما گوینده اطلاعات را بدیهی و بسیار روشن فرض می‌کند (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۲: ۵۳). در مواد ۵ و ۶ به نظر می‌رسد گوینده نمی‌خواهد با قرار دادن مرجع قضائی در جایگاه نهاد جمله، به نقش فاعلی او تأکید کند و در نتیجه مسئولیت او در قبال متهم مبنی بر آگاه ساختن او را کم‌رنگ می‌سازد. قانون‌گذار از طریق مجهول‌سازی، متهم را نشان‌دار می‌سازد و در جایی که قاعدتاً و معمولاً مقام قضائی باید در جایگاه فاعل - کنشگر قرار گیرد با حذف نام او از صورت جمله، متهم را به جایگاه نهاد جمله ارتقا می‌دهد و وظیفه آگاه شدن را عملاً بر عهده متهم قرار داده است. این در حالی است که با حذف کلمه «مجرم» از ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ و جایگزین کردن آن با واژه

«متهم» (آشوری، ۱۳۹۱: ۱۰) انتظار می‌رفت نگاه به متهم در نظام کیفری اصلاح و حقوق او رعایت شود؛ اما به نظر می‌رسد این نگاه در روح این قانون همچنان از طریق ساخت زبانی به نحو ضمنی القا می‌شود.

در مواد دیگر نیز به طریق دیگری مسئولیت مرجع قضائی که می‌تواند به رعایت بهتر حقوق شهروندی و حقوق متهم منجر شود مبهم شده است چنانکه در ماده ۲ از طریق شمول معنایی انجام شده است. این بار از طریق رابطه شمولی به جای قرار دادن عبارت «مراجع قضائی» در جایگاه نهاد، عبارت مصدری «دادرسی کیفری» ذکر شده است:

ماده ۲: دادرسی کیفری باید مستند ... باشد، ... تضمین کند و ... اعمال شود.
در این ماده بهتر بود به جای «دادرسی» مشخصاً ذکر می‌شد: «مراجع قضائی» تا بر وظیفه این مراجع به طور مشخص تصریح می‌شد. این در حالی است که در ماده ۳ لفظ «مراجع قضائی» را به کار برده است:

ماده ۳: مراجع قضائی باید ... رسیدگی و تصمیم مقتضی اتخاذ و ... جلوگیری کنند.
و زمانی که به فعل جمله نگاه می‌کنیم، واژه‌هایی هستند که در ارتباط بینافردی بر اعمال قدرت و سلطه دلالت دارند: «رسیدگی و تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند و ... جلوگیری کنند».

می‌توان گفت به نحو بسیار مضمّن، در سلسله مراتب قدرت، متن مواد ۲، ۳، ۵ و ۶ به مراجع قضائی نقش سلطه‌گر داده شده و نقش پاسخ‌گویی آنان کم‌رنگ شده است. رسیدگی و تصمیم‌گیری، افعالی هستند که پویایی، سلطه‌گری و اعمال قدرت را در بر دارند. بنابراین، بهتر بود متن مواد ۲، ۵ و ۶ به صورتی که آورده می‌شود، با افعال معلوم و بدون مبتداسازی و مجهول‌سازی تنظیم شوند:

ماده ۲: مراجع قضائی باید مستند به قانون دادرسی کنند، حقوق طرفین دعوی را تضمین کنند و قواعد دادرسی را نسبت به اشخاصی که در شرایط مساوی به سبب ارتکاب جرایم مشابه تحت تعقیب قرار می‌گیرند، به صورت یکسان اعمال کنند.

ماده ۵: مراجع قضائی باید متهم را در اسرع وقت، از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون بهره‌مند سازند.

ماده ۶: مراجع قضائی باید متهم، بزه‌دیده، شاهد و سایر افراد ذی‌ربط را از حقوق خود در فرایند دادرسی آگاه سازند و سازوکارهای رعایت و تضمین این حقوق را فراهم کنند.

در سطح انسجامی متن، تکرار در متن قانون می‌تواند کارآمدی قانون را در نظام دادرسی ارتقا دهد. هر چه نقش‌های بینافردی به‌صورت فاعلی تکرار شوند، در مقایسه با عبارت‌های انتزاعی مصدري بهتر است؛ زیرا تکرار مؤلفه‌های تجربی، کم‌ترین میزان تفسیر ضمنی را در برخاود داشت و حقوق متهم و تکالیف متقابل را شفاف‌تر بیان می‌کند.

۴-۲-۱-۲. تفسیر ضمنی برون ارجاعی

ماده ۷ (آخرین ماده فصل اول) به «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵» ارجاع برون‌متنی می‌دهد و خواننده مجبور است برای درک پیوستار متن بافت آن را گسترش دهد. وقتی به «متن قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی...» مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم همان مواد ذکرشده به نوع دیگری در آنجا تکرار شده‌اند. اگر تکرار مواد به‌صورت تکرار همسان بود طبعاً دشواری ایجاد نمی‌کرد؛ اما در آنجا نیز با نحوه پرداخت فرائقشی و بافتی متفاوتی روبه‌رویم که نشان می‌دهد آنچه در مواد ۲ تا ۶ به‌منزله اصول معرفی شده‌اند همان «آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» هستند.

بخش دوم ماده ۷ در تناقض با هدف کلی متن قانون آیین دادرسی کیفری قرار دارد؛ زیرا فراتر از مقوله شکلی، به رابطه‌ای بافتاری با مقوله هم‌طبقه آن، یعنی به قوانین ماهوی وارد شده و به‌جای تبیین قواعد و مقررات شکلی، به مسائل ماهوی پرداخته است.

مقوله‌های واژگانی هم طبقه از طریق حذف یا جایگزینی به یکدیگر ارجاع می‌دهند چنانچه با یکدیگر تضاد داشته باشند، جانشین یکدیگر می‌شوند. در قانونی که باید توصیف‌کننده یک قانون شکلی باشد نباید از مقوله هم‌طبقه و ضد آن عنصری در این متن بیاید. بنابراین، جمله‌هایی که در ادامه می‌آید، باید از متن این قانون حذف شوند:

«متخلفان علاوه بر جبران خسارات وارده، به مجازات مقرر در ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) مصوب ۱۳۷۵/۳/۲ محکوم می‌شوند، مگر آنکه در سایر قوانین مجازات شدیدتری مقرر شده باشد»

۵. نتیجه

تحقیقات پیشین مشکل دشواری زبان حقوقی و به‌طور خاص زبان قانون را در دشواری‌های

واژگانی و نحوی می‌جستند؛ اما در این پژوهش بر مبنای فرضیه‌ای که از زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی دریافت کردیم نشان دادیم که بخش عمده این دشواری در نحوه ارتباط متن قانون با خواننده و به‌ویژه در ساخت اطلاعی نهفته است و خلاف تحقیقات پیشین، راهکارهای تجویزی برای بهبود طبقه‌بندی اطلاعات در قانون و ساده‌سازی ارتباط ارائه می‌دهد. تحقیق حاضر نشان می‌دهد با اینکه متن قانون آیین دادرسی کیفری، دارای انسجام بافتی و ساختاری است؛ اما این انسجام لزوماً ارتباط خواننده را با متن آسان نمی‌سازد؛ بلکه نشان‌داری در ساخت اطلاعی به‌ویژه مبتداسازی از یک سو و ارجاع بیرونی و درونی از سوی دیگر، میزان زیادی تفسیر ضمنی را بر خواننده وارد می‌کند و سبب شکل‌گیری جمله‌های با ساخت مجهولی و غیرشخصی- شده است. استفاده متناوب از ساخت مجهولی، ارتقای جایگاه کنش‌پذیر به کنشگر و جایگزینی عناصر مربوط به فرانقش تجربی مادی با فرانقش انتزاعی و در نتیجه تبدیل فعل تام به ربطی، سبب شده است تعبیر پیام در هر سه سطح فرانقشی (بازنمایی، تعاملی و متنی) برای خواننده دشوار شود. تکرار، به‌ویژه تکرار عناصر مربوط به فرانقش مادی تجربی در متن قانون، زمینه تفسیر ضمنی را کاهش می‌دهد و ارتباط با متن را آسان می‌سازد. علاوه بر این، زاویه دید قانون‌گذار در ساخت اطلاعی منعکس و سبب تضعیف جایگاه متهم شده است، به این صورت که ساخت اطلاعی، کنشگری سلطه‌گرانه را به نحو ضمنی برای مراجع قضائی در نظر گرفته است. درواقع، با وجود اینکه قانون‌گذار بر اثر انتقادهای واژه «مجرم» را در ماده ۱ این قانون به «متهم» تغییر داد؛ اما روح این قانون در ساخت ضمنی همچنان برای متهم نقش مناسب در نظر نگرفته و مغایر با ماده ۷ که بر حفظ حقوق شهروندی تأکید دارد بیش از آنکه حفظ این حقوق را تضمین کند، مبهم و دشوار می‌سازد. بنابراین، استفاده از ساخت اطلاعی عادی و معلوم، تکرار عناصر زبانی مربوط به فرانقش تجربی مادی و استفاده از فاعل به‌جای مصدرهای انتزاعی در تدوین قانون آیین دادرسی کیفری نه تنها به ساده‌سازی زبان قانون می‌انجامد؛ بلکه به حفظ بهتر حقوق شهروندی کمک می‌کند.

۶. پی‌نوشت‌ها

۱. «تسهیل ارتباط» با آنچه «ساده‌سازی» خوانده می‌شود تفاوت دارد. ساده‌سازی، شیوه درست‌نویسی واژگانی و نحوی را مورد توجه قرار می‌دهد و راهکارهای تجویزی در قالب «درست بنویسیم» ارائه

می‌دهد؛ اما تسهیل ارتباط به شیوه ارائه اطلاعات توجه می‌کند و ساخت کلام را بررسی می‌کند نه ساخت جمله را. ابزار این دو شیوه مطالعاتی متفاوت است. چه‌بسا یک متن زبانی (اعم از حقوقی و ...) از الفاظ کاملاً همه‌فهم و ساده استفاده کرده و ساختار جمله را نیز درست به‌کار برده باشد؛ اما نحوه ارائه اطلاعات به‌گونه‌ای تنظیم شده باشد که خواننده نتواند با متن ارتباط برقرار کند. برای مثال، اگر آنچه باید به‌منزله مقدمه ذکر شود در جایگاه مؤخر قرار گیرد و برعکس، ارتباط ادراکی مخاطب با متن مختل خواهد شد حتی اگر واژگان ساده و ساختار جملات صحیح باشد. بنابراین، از دیدگاه پژوهش حاضر ساده‌سازی ارتباطی بسیار مهم‌تر از ساده‌سازی لفظی و بیانی است.

2. Text
3. choices
4. clause
5. experimental metafunction
6. interpersonal metafunction
7. textual metafunction
8. Actor
9. Subject
10. Theme
11. Representation
12. Exchange
13. Message
14. Material
15. Mantal
16. Relational
17. Behavioural
18. Existential
19. Verbal
20. Lambercht
21. Chafe
22. Vallduvi

۷. منابع

- آشوری، محمد (۱۳۹۱). *آیین دادرسی کیفری*. ج ۱. تهران: سمت.
- آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۱). «زبان‌شناسی حقوقی: رویکردی نوین در زبان‌شناسی کاربردی». *نخستین همایش انجمن زبان‌شناسی ایران*. تهران: چاپ جهان رایانه. صص ۲۱۵-۲۲۷.
- _____ (۱۳۹۱). *زبان‌شناسی حقوقی نظری و کاربردی*. تهران: علم.
- آقاگل‌زاده، فردوس و همکاران (۱۳۸۹). «تحلیل زبان‌شناختی آرای قضائی بر اساس الگوی

- خلاق: رویکرد حوزه زبان‌شناسی حقوقی». *جستارهای زبانی*. د ۱. ش ۱. صص ۱۱-۲۷.
- حبیبی، حسن (۱۳۷۸). «زبان حقوقی». *نامه کانون*. ش ۱۶. صص ۳۳-۴۹.
 - روشن، بلقیس و سپیده بهبودی (۱۳۸۸). «توصیف ویژگی‌های نحوی و واژگانی متون حقوقی مدنی فارسی». *زبان و زبان‌شناسی*. د ۵. ش ۹. صص ۱۰۵-۱۳۶.
 - صالحی‌راد، محمد (۱۳۸۵). *آیین نگارش آراء قضائی*. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
 - فرازنده‌پور، فائزه (۱۳۸۸). *آسیب‌شناسی متون حقوقی از دیدگاه زبان‌شناسی و ارائه الگویی بر مبنای تحلیل ساخت موضوعی: رویکرد زبان‌شناسی حقوقی (قانونی)*. پایان-نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
 - لطیفی‌خواه، پریا (۱۳۸۱). *بررسی ساختار نحوی متن قانون مدنی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی. مرکز تحصیلات تکمیلی (میرداماد).
 - میربابایی، سیداحمد (۱۳۹۱). *نگارش و دستور زبان حقوقی (فرهنگ نوشتاری و گفتاری اصطلاحات حقوقی)*. تهران: بهنامی.
 - میرعمادی، سید علی و ستاره مجیدی (۱۳۸۵). «بررسی نقش اطلاعی دو فرایند مبتداسازی و مجهول‌سازی در زبان فارسی از دیدگاه نقش‌گرایی». *زبان و ادب*. ش ۳۰. صص ۷-۳۰.
 - وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۲). *دستور زبان فارسی (۱)*. تهران: سمت.
 - وزین‌پور، نادر (۱۳۶۹). *دستور زبان فارسی*. تهران: معین.

References:

- Aghagolzadeh, F. (2013). *Theoretical and applied legal linguistics*. Tehran: Nashre Elm. [In Persian].
- Aghagolzadeh, F. et al, (2011), "Linguistic analysis of judicial arguments based on the creative model: The legal linguistics field approach". *Language Related Research*, spring. No. 1. Pp: 11-28. [In Persian].
- Ashouri, M. (2012). *The Code of Criminal Procedure*. Tehran: SAMT. [in Persian].
- Chafe, W. (1987). "Cognitive Constraints on Information Flow". In Tomlin, Russell (ed.) *Coherence and Grounding in Discourse: Typological Studies in Language*. Vol.

- XI. Benjamins, Amsterdam. Pp: 21-52.
- Crandall, J. & V. R. Charrow, (2000), *Linguistic Aspects of Legal Language*. USA: Center for Applied Linguistics, retrieved April. 12, 2019; from: <https://files.eric.ed.gov/fulltext/ED318248.pdf>.
 - Gibbons, J. (2003). *Forensic Linguistics; an Introduction to Language in the Justice System*. Cambridge: Blackwell Publishing Ltd.
 - Habibi, H. (1995). "Legal Language". *Farhangestan Letter Quartely*. 1. 1. Pp: 13-37. [In Persian].
 - Halliday, M. A. K. & C.M.I.M. Matthiessen, (2014), *Halliday's introduction to functional grammar* (4 th ed.). London & New York: Routledge.
 - ----- & R. Hassan, (1976), *Cohesion in English*. London: Longman.
 - ----- (1994). *An Introduction to functional grammar*. New York: Edward Arnold.
 - Hamedim Sh. Z. & M. Mirshahi, (2015), "Comparing the use of text integrity tools in advanced level books from four Farsi learning collections". Pp: 516-537. Retrieved from: <http://ctpl.um.ac.ir/images/258/hamayesh/he1.pdf>, last seen: 6/31/2019.
 - Lambrecht, K. (1994). *Information structure and sentence form: topic, focus and the mental representations of discourse referent*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Latifi Khah, P. (2002). *The structure of the civil law texts*. M.A Thesis. Islamic Azad University. Central Branch. [In Persian].
 - Mirbabaei, S. A. (2012). *Grammar of the language of law* (Handbook of Written and Spoken Terms of Law). Tehran: Behnami. [In Persian].
 - Roshan, B. & Behboudi, S. (2009). "Syntactic and lexical features of Persian civil rights written texts". *Language and Linguistics, Spring and Summer*. No. 9 .Pp: 105-123. [In Persian].
 - Salehi Rad, M. (2012). *How to write a court decision?* Tehran: Elmi and Farhangi Pub. [In Persian].

- Criminal Procedure Code of Iran, approved on 2014/2/3 with 2016 amendments *The Code of Respect for Legitimate Freedoms and the Maintenance of Citizenship Rights*. approved in 4/may/2004
- Tiersma, P. M. (1999). *Legal language*. Chicago: University of Chicago Press.
- Vahidian Kamiar, T. (2002). *Grammar of Persian Language (1)*. Tehran: SAMT.
- Vallduvi, E. (1990). *The Information Component*. PhD Dissertation. University of Pennsylvania.